

کرد بلکه همین قدر باید گفت که هر دو اسباب درست و سخن
است و الله اعلم بمراده و از این جا است که مفسرین محققین
در تفسیر آیت های قرآن که معانی مبهمه و احتمالات متعدده
می دارد احتمالات عقابیه متبوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از آنها
را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا چه در مشکوٰه شریف در
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال
فی القرآن برأئه فلیتبع معقله من النار کسیکه بگوید در تفسیر قرآن
برای و عقل و قیاس خودی آنکه مستند از عقل دانسته باشد
پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتش و در رخ
و فی روایة من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبع معقله من النار
و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن برأئه فاصاب فقد
اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در آن از پیش
خود پس صواب کند و در یابد حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی
اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق
او خطا کرد حکم خطا دارد و شیخ عبدالحی دهمای رحمه الله علیه در
شرح امن حدیث گفته که اگر تفسیر آیه ای کند و جرم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جزیه نقل از آنکه اهل تفسیر که بر سند
سند آن بخت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق
احتمالی و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط
موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهى
اگر کسی گوید که در صورتیکه احدی جا شود می رانجام غیر
خدای تعالی نام زد کند و یا زمین و یا چیزی دیگر را با این لفظ که این
چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای
فلان پیر نذر کردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال اینها
اما در دل خود مراد و مقصود ازین کلام آن دارد که نذر برای
خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابی که از خوردن این
آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد پس این نذر
صحیح و خوردن آن چیز و محاصل آن زمین جایز است یا نه
اگر جایز است پس کیسه بنام اولیاء نذر و نیاز می کند همین
مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی
که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود و حال آنکه علماء
متقدمین و فضلاء متأخرین قرناً بعد قرن باستحلال آنها فتوی
دادند و خود از آن با امتناع گرفته و بدیگران رسانیده اند

غلامی پیشینان و فقہای گذشتگان بر این اعتراض نکرده
 و احدی از آن اعتراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تمامی مسلمین
 بر جو انداختن آن معتقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 فرموده اند که *لما رواه الامامون معنا فهو عند الله حسن* * و نیز ارشاد
 نمودند که *لا یجمع امتی علی ضلالة* * و اسئال آنها پس از کار
 اجماع مرقوم بسوی انکار این همه احادیث رجوع می کند
 و *العیاذ بالله منه* * جوایشن موقوف بر تمجید مقدمه ایست و آن
 این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
 عوام نذر نیران می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام
 را استبدل کمال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
 شایع و ضایع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
 این قدر نمی فهمد که این تاویل یک و عذر لنگ هیچ وجه
 نادر او هم تاویل را فایده نمی بخشند زیرا چه بپکاره عوام گالانعام اند
 این چنین تفریبات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سالم
 شان نمی گنجد هر چند در دل می دارند بر زبان نینرمی راستند * زیرا چه
 کسی که در دل خود نذر خدای تعالی منظور دارد و تیز
 بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و که ام

حاجت روداده که از زبان تذر بنام غیر خدا نماید و خود را
 در صورت حرام و کفر و مشرک اندازد آیا آن کس قدرت
 نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیندازد؟ پس فی الواقع
 این همه تاویل اقوال جمال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
 موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است فعوذ بالله
 من شرور افعالهم ومن مہمات اعمالهم فی القصول العمدیة فی
 فصل ما یوجب الکفر و ما لا یوجبہ اعلم انه اذا کان فی
 الامثلة وجوه توجب الکفر و وجہ واحد یمنع التکفیر فعلی المفتی
 ان یمیل الی الوجہ الذی یمنع الکفر تحصینا للظن بالمسلم ثم
 انکانت نیتہ الفائل ذلک فهو مسلم و انکانت نیتہ هو الوجہ الذی
 یوجب الکفر فلا ینفعہ حمل المفتی کلامہ علی الوجہ الذی لا یوجب
 الکفر و یومر بالتوبة والرجوع عن ذلک و یجوز النکاح بعد
 الاسلام ثم ان اتی بکلمة الشهادة علی وجه العادة لم ینفعہ ما لم
 یرجع عما قال لانه بالاتیان بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرفع الکفر
 یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند وجهی یافت شود که هر یکی
 از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
 تقدیر واجب است بر مفتی که بمراد مسلم گمان نیک برد و

بر کفر او حکم نکند بآنکه بر حسب وجهی که کفر را منع کند فتوی دهد
 پس در اشتباهی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان
 وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی
 مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان
 وجه کفر بود پس حکم مفتی کلام او را بر وجه غیر مکنز هیچ قاید
 نمی نهد بآنکه فتوی مفتی را ایگان است زیرا چه در نقیص
 الاثر آن کس کما در کتب پیش امر کرده خواهد شد بوجه
 و استغفار و رجوع اذان قول و عمل و به تجدید اسلام و
 به تزویج ثانی باز و خود و بیشتر یادداشتش است که اگر
 بشخص مرفوع کلمه شهادت را بر سبیل عادت سابقه
 خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بآنکه ضرور است
 که اولاً از قول و فعل مرفوع رجوع کند و از سه نوا بیان آرد
 و تجدید کلمه توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه
 شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول
 و فعل مرفوع او راجح شده باشد مرفوع نمی شود
 مادامی که قول مکنز را ترک نکند و اذان رجوع ننماید و تا وقتی که کفر
 او مرفوع نشود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

بایکدیگر خدا عدد و خدا در یک جامع نمی شوند انتهی پس
 بعد تمهید مقدمه مذکور به آنکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج
 است بر دو نوع است * اول آنکه آن غیر را بصورت
 مساوی نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیر دستگیر
 این جانور را یا جانوری را نذر دنیا ز شما کردم قبول فرمائید
 اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد * و دوم آنکه
 بدون نذایا نیوبه که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
 بزرگ را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال
 آن بهر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت نادر معنی
 نذر لغیر الله محکم است اصلاً احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
 زیرا که حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت
 خلاف ظاهر هرگز مستحب و مقبول نخواهد شد * و تاویل مرقومه در
 سوال اصلاً گنجایش ندارد زیرا که قاعده اصول است که در
 هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
 محمول خواهد شد تا و قیاسه قرینه قویه بر خلاف آن یافته نشود *
 و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
 است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

این کلام مستوع و مشتمل نخواهد شد زیرا که قاعده اصول
 نیست که هر کلامی که در مرادوی طریق باشد حکم اول لازم
 خواهد شد و محتاج تسوی نیست و از آنجا که خواهد شد
 خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای
 نذر باشد محتاج تسوی نیست نه خواهد شد لسانی الجلیبی
 حاشیه شرح الوقایة قوله ثم ان لم یغوشیاً الخ اقول وجه کونه نذراً
 این اللفظ موضوع لغو و لایة العطف لا یحتاج الی التیة لانه حقیقة کلامه
 و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هر چه
 در نظر دیده و در ظاهر شنبه شود بر حسب آن اجرای احکام
 دنیای نموده خواهد شد و نیز ملاحظه آنکه الفاظ مآذربین
 مبتنی بر عرف است یعنی عبارات مآذربین معنی عرفی معمول است
 و عبارات مرقومه در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در
 معنی نذر انجرامه معروف و استعمال است چنانچه در اشباه در
 قاعده سادسه العاده محکمه مرقوم است و منها اللفاظ الواقعه
 قبیتمنی علی عرفهم و کل اللفظ الفاظ و الموصی و الحالف پس
 بر تقدیر بر یک عبارت مرقومه از کسی صادر گردد و در قویه بر خلاف
 ظاهراً کلام او پاینده نشود و اما تا بل بخرمت آن فنوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح
 کند حکم بجل آن نموده خواهد شد مگر در قیاسه قرینه تقطعیه بر خلاف آن
 یافته شود پس البته بمرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی
 جانوری را پیش قبری یا بنی و امثال آن برده و تعظیم آنها
 کرده و اهتنام در حضور او عقابیه و قرب آنها نمود. قبح کند
 اگر چه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان داند پس بی شک
 و بلا تا مل بمرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این نامه
 افعال ظاهری قرینه یقینیه و دلالت قویه بر ذبح انجیر الله دارد
 هیچ تاویل را در آن دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل
 آن از کتب متعدد و بفضاه تعالی مرقوم خواهد شد فیهل من
 منتظر فلیمنتظر و بالفرض و التمهید اگر فی الواقع نادر مرقوم معنی حقیقی
 کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد
 دارد یعنی الفاظ نذر لیسرا الله گوید و مقصود و ملحوظ از آن
 تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم
 و تفریب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر
 صرف ایصال ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس
 دیاره یقینیه و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

و اعنف باطن و نهان و ظاهراً و غیان است

مذکور صحیح است و مذکور حلال اما قضاء یعنی در احکام
دنیای هرگز مقبول نخواهد شد بانکه بخرست شئی مذکور

مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقوم

مطاع خواهد شد در حق او حرام است لامافی الاشیاء فی المباحث

التامع فی محل الفیقه لو قصد بلفظ غیر معناه الشرعی و اما قصد

معنی آخر کلمة الطلاق و ایه الطلاق من وثاق لم یقبل قضا و یدین

یعنی اگر کسی کلامی بگوید و منی شرعی آن اراده نکند بانکه

منی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجه خود را

بگوید که تو طایق هستی و ظاهر کند که مراد من منی شرعی

آن که ردنا کرده شده از نکاح است بود بانکه ردنا کرده از قید و

زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد

کرد بانکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت

خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و

هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف

اطالت که مفضی سومی ملاکت است عبارت های آنرا در اینجا

نقل کرده شد اما دانستن است که بن تقدیر احکام

نذر اعم جاری خواهد شد یعنی بصرف آن فقراء و مساکین
 و امثال آنها خواهد بود و ناذر را اولاد و آباء او را و اغنیاء را
 خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و در بین
 ز ساله نیز مذکور است و خلاصه تشریح این مقام و تحریر این
 مرام آن است که در صورتی که کسی از مذبحان خون نذر
 لعیراعم کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمانان را
 واجب است که آن بیخرد احرام دانند و هرگز او را نخورند
 مگر وقتی که نذر برای خدا به نذر او تعالی بالیقین ظاهر و آشکارا
 شود و هرگاه نذر اعم متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تادلی
 آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
 اغنیاء جایز نیست اگر کسی گوید که تسبیح کردم که آیت
 کریمه ما اهل به لعیراعم شامل است جانوری را که بنام غیر خدا
 نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه
 مشرفه مقتضی حرمت صورت مرقوم است اما در جزو
 هشتم در رکوع اول در سوره انعام موجود است ما لکم ان لا تأکلوا
 مما ذکراهم الله علیه و قد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررکم
 الیه یعنی نیست مرشهارا آنکه نه خورید از آنچه یاد کرده شود

ما بر او بد رسد بلکه تقصیل کرد خدا می تعالی و بیان
فرمود برای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما گم و قبیله
مضطر شوید یعنی ناپاید شویید به خوردن آن انتهی پس آیت مذکوره
شامل است صورت مرقوم را و مستثنی عن آن است پس
این آیت که متأخر است چراغ آن نباشد و اگر
بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین
دو آیت مقدم است پس در هر دو صورت متعارض آیتین
ثابت نخواشد پس چرا حکم متعارض کرده نمی شود و رجوع
باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذا تعارضتا قطعا
والاصل الاباحة یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند و یکی را
بر دیگری ترجیح نباشد پس مرد و اذ در به اعتبار و احتیاج
مناطق می شوند بعد از آن رجوع کرده می شود باصل هر شی که
اباحت است و جوابش بر چند به است اول آنکه می پرسم
که آیت ثانیه عام است جمیع جانور را که بر او نام خدا ذکر کرده
شود و بهر نهی که باشد یا خاص است بصورتی که در شرع مهور
و عین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید
که جانوری که بر او نام خدا گفته ذبح کرده شود یا از عصا و یا از

بنگ کشته سود یا برای بی و سنگی و قبری و اسباب آنها ذبح کرده
 شود حلال باشد و حال آنکه حرمت این مورد تنها مخصوص قرآنی است چنانچه
 در آیت مرقومه و المنخنقة و الموقوذة و النطیحة و الامتر دینه و ما
 ذبیه علی النصب الخ با تفصیل مرقوم شد و پس معلوم شد
 که آیت مرقومه خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود
 و ذبح کرده شود بشرایطیکه در شرح شریف مقرر و معین است
 و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده
 شود و اگر برای تعظیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام
 است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته
 باشد اما مرصا بقا و انفا بما لا مزید علیه لیکن
 درین جا نیز برای تمیز و تذکیر عبارت دو کتاب تکراراً مرقوم
 می گردد فی جامع الرموز فی لومعی علی ذبیحة و ذبیح لغيره تعالی لم یحل
 و انما قلنا لله تعالی لانه لومعی و ذبیح لغيره تعالی لا یحل لانه ذبیح
 تعظیمی لاله لا لله تعالی و فی الدرر المختار و لومعی ولم تحضره النبیة
 صحیح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ایتل او الفعل او نوعی بها امر
 آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام
 است اولی از اهرگز ناسخ نمی تواند شد که ماه و الظاهر

بعد از آنکه در آنجا که فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت
 اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که در میان هر دو
 آیت تعارض واقع است پس دانستی است که قاعده کلیه
 اصول فقه است که هرگاه در یک صورت دلیل محرم و دلیل
 مبیح هر دو جمع شوند و تاریخ آن با معادوم نباشد که کدام مقدم
 است و کدام موخر و یکی را بردگیری ترجیح بود پس عمل
 به محرم کرده خواهد شد *استصحاب الاشياء والنظائر اذا اجتمع الحلال
 والحرام غلب الحرام حلیت اورده جماعة علماء جتمع الحلال والحرام
 الاغلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دليلان احدهما
 يقتضي التحريم والاخر الاباحة قدم التحريم وهكذا في كتب الاصول
 قرينة مخافة الاملال و معترض که بجهت اذا تعارضتا قطار بحکم
 بلاصل الذی هو الا با حقه را قاعده کلیه نام نهاده است مستثنای
 آن سور فقهی و لاعلمی او است باینکه قاعده کلیه اذا تعارض الیه مبیح
 و المحرم بعمل بالمحرم منحصص قاعده مذکوره است بنواب سیوم آنکه
 در صورت تعارض دو آیت قاعده اصولیه بر این نوع است که
 وقتی که در میان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بعد از
 رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق*

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رحمان احدی ثابت
 نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود و اگر از قول اصحاب
 نیز ترجیح احدی یافته نشود پس بقیاس شرعی رجوع آورده
 می شود و پسر اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر شود
 پس آن وقت باصل آن نمی که در آن تعارض واقع شده است
 حکم کرده می شود برابر است که اصل آن نمی عمل بود یا حرمت
 اما آنچه معترض گفته که وقت تعارض آیتین مطلقاً با حکم
 کرده می شود پس این غلط محض و افترای بحت است
 لمافی کتب الاصول حکم التعارض بین الایتین المصیر الی السنة
 و بین السنتین المصیر الی قول الصحابة و بین قولی الصحابة الی
 الغیاة و بین القیامین الی تقریر الاصول و در صورت مرقومه
 اگر تعارض آیتین مرقومین فرض کرده شود پس بر حسب
 قاعده مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود
 چنانچه حدیثی در ابراهیم شاه از سن ابی داود منقول است
 قوله علیه السلام لا یعرفی الاهل امی عند القبور و ایضاً فیها ان النبی
 علیه السلام نهی عن ذیائح الجن و چنانچه آئیده بفضاه تعالی مذکور
 خواهد شد و در دستور الفقه از صحیح مسلم و صحیح

عاری مروی است قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم حرم اللہ تعالیٰ
 ما ذبح امتی علی الاصنام والاثان والاوزار والآبار والبحار
 والانیار والبیوت والعمیون والارذیة فالذابح مشرک والمذبح مینة
 پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است
 و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومین از حدیث
 مرتفع نه شود پس بر طبق قاعده مذکوره ضرور است که بسوی
 قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع
 صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
 سابقا از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لو ان
 معلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقربا الی غیر اللہ صار مرتدا
 و ذبیحته ذبیحة مرتد و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین
 مزبورین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعده
 مرقومه لابدی است که بسوی قیاس مشرعی رجوع کرده
 شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام
 غیر خدا اندزبان گفته شود حرام و طبعی است اگر چه در دل
 تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس
 جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگر چه از زبان نام خدا می تعالی بخواند
 به جهت شرکت در عات حرمت که تعظیم غیر خداست در وقت
 ذبح جانور کما عرفت و متعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت
 اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگر چه
 در آیت ثانیه بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
 آیت مرقومه منحصر آن است یعنی جهاد و قتل فصل لکم ما حرم
 علیکم الخ صورت متنازع فیها را آیت ثانیه مذکور خارج
 می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جهاد فصل لکم ما حرم علیکم
 است چرا که قد فعلی اشاره است به موسی ما تقدم یعنی
 اما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله
 الخ آخر الآیة و هر گاه آیت کریمه اعني ما لکم ان لا تاكلوا
 صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الآئین نیز
 ثابت نشد پس بوجه من الوجوه حل جانور منذورند کور ثابت
 نگردد و اگر کسی گوید که در جزوه هشتم در رکوع اول در سوره
 انعام موجود است کلا مما ذکره الله علیه ان کنتم باياته مومنین
 شامل است صورت مرقومه را پس عراضه حکم به خوردن
 جانوریکه نام خدا می تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بلکه

در هئوت با زماندن از خوردن آن نهیدی است سنت
 چنانچه گفته آن گفته با آیه مؤمنین ناطق بآن است جوابش
 آن است که صورت مرقومه از آیت مزبوره مخصوص و منسوخ
 است از آیههای دیگر یعنی آیههای سوره بقره انما حرم علیکم
 المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله الا یذو آیههای سوره ناید
 اعني حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به ان
 قوله وما ذبح علی النصب الخ زیرا آیت مرقومه مذکور سوال
 یعنی کوا ما ذکر اسم الله علیه در سوره انعام است و این سوره در
مکه معظمه قبل از بجرت نازل شده است و سوره بقره در اول
مکه مدینه مشرفه بعد از بجرت نازل یافته است و هم چنین
سوره ناید آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات
سوره انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحی الی من حرم الی قوله الان یکون هیئت
 اود ما مضوحا و لحم خنزیرا و فسقا اهل لغير الله به بعد چند رکوع
 است از آیت مذکوره یعنی کوا ما ذکر اسم الله علیه الخ پس
 این همه آیات مرقومه ناسخ است مرآیت مرقومه
سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است
 من شاء فلیطالع ثمه جواب دوم و سبوم و جمارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظه آیت شریفه ما لکم ان لا تأکلوا
 الخ است مرقوم گردیده در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ
 آیت کریمه کلا ما ذکرا هم الله علیه است جاری می تواند شد
 باین تنبیر اما خوف تطویل و املاال فرد گذاشته بر ذمین سلیم
 و طبع مستقیم حواله ننموده شد و پست بر اینکه اگر این همه
 تخریرات مذکوره و جوابات مزبور و در خاطر کسی چنانچه کند و
 به جبل مرکب خود و امانت و بجز حالت و نخواست و شرارت و
 عبادت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
 می آرم که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تفسیر
 در آن کنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسر حد الحاد و کفر شانه
 نعوذ بالله من ذلك و آن این است که صورت مرقوم نذر
 برای میت است و جمیع نذر برای غیر خدا با اجتماع باطل و حرام
 است پس بلا شبهه نذر مرقوم باطل و حرام است
 لمافی البحر الرایق فی فصل القدر من کتاب الصوم و اما الذی الذی
 ینذره اکثر العوام کان یکنون لایمان غایب او مریض اوله حاجه
 ضروریة فیاتی بعض قهر الصلحاء فیجعل منزهة علیا راهد ویقول
 یا هیل ی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

تلك من اللذيق كذا او من الفضة كذا او من الطعام كذا او من الصابون
 كذا او من الشمع كذا او من الزيت كذا فهذه اللذوق باطل بالاجماع
 لوجوه منها انه لذوق المخلوق والذوق للمخلوق لا يجوز لانه عبادة
 والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنقذ وربه ميت والميت
 لا يملك ومنها ان ظن ان الميت يتصرف في الامور دون الله واعتقد
 ذلك كفر ابي قوله للاجماع على خومة الذوق للمخلوق ولا يفعله ولا
 تشتغل الذمة به وانه حرام بل محبت ولا يجوز لمجاهد الشينج اخذه
 ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا وله
 ميال فقراء عما جزون عن الكسب وهم مضطرون فاذا علمت هذا فما
 يؤخذ من الدرهم والشمع والزيت وغيرها وينقل اليه من ابي
 الاولياء تقربا اليهم فهو حرام باجماع المعلمين ما لم يقصد ابصر فيها
 الفقراء الاحياء قول واحد انتهى خلاصه ترجمه آن كه نذري
 كه ميشم عوام مي گند مانند آنكه كسي را دوستي به سفر رود و يا بیمار
 شود و يا حاجتي ميش آيد پس نزد قبر بعضی از بزرگان مي آيد و پرده
 قبر را برسد خود نهاده و بآداب ايسناد ده مي گويد كه يا حضرت
 اگر فلان شخص نزد من بيابد و يا فلان بیمار آرام گردد و يا فلان
 حاجت من آيد پس براي شما اين قدر زر يا نقره يا

شیرینی و غیره اداکنم پس این چنین نذر باطل است
 بالا جماع یعنی بدون خلافت احدی از علماء بچند وجه اول آنکه نذر
 برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت
 خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر دوم
 آنکه آن شئی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک
 چیزی نمی شود و سیوم آنکه ناذر اعتقاد می کند که آن بزرگ
 درست حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است و
 و اتفاق نامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
 رام است و ادای آن واجب نمی شود و شئی منذور
 رام است و خادمان مقبره آن بزرگ را گرفتن آن
 چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوجع من الوجوه تصرف
 در آن شئی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر که در صورتیکه
 نسبی محتاج و عاجز بود و اگر سنگی خوف هلاکت دارد و
 پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
 چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لیسانه
 معلوم شد پس چیزهاییکه پیش قرار او لیا می برند و
 از آن چیزها ترس بدرگاه ایشان می بوند حرام است

باجماع مسلمين مگر در صورتیکه محتاجان را دادن بقصد
 باشد و ایصال ثواب آنها بر روح آن اولیاء منظور بود
 نه تقرب و خوشامدی. مختصرات ایشان پس البته درست است
 و ایضاً فی الفناوی العالمیة فی آخر باب الاعتکاف والنذر
 الذی يقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصالحین و یرفع
 ہترة تا یلا یا سیدی اذا قضیت حاجتی فلك منی من الذہب کذا
 مثلاً باطل اجماعاً الی قولہ و اذا عرفت هذا فما یوخذ من الذہب راہم و
 نحوہا و ینقل الخ ص رایح الاولیاء تقر بالیہم فحرام بالاجماع مالہم
 یفصل و ابصر فی الفقراء الاحیاء قولاً واحداً و قد ابتلی الناس بذلک انتہی
 و ایضاً فی الدر المنثور فی آخر کتاب الصوم أعلم ان النذر
 الذی يقع للاموات من اکثر العوام و ما یوخذ من الذہب راہم و
 الشمع و نحوہا الی ص رایح الاولیاء تقر بالیہم فهو بالاجماع باطل
 و حرام مالہم یفصل و ابصر فی الفقراء الانام و قد ابتلی الناس بذلک
 و لا یصح فی هذه الاعصار و فی شرح المتفق البقر الذی یشرہ
 الکافرون باہم الآباء والاجداد حرام لان فیہ حرمتین اہل ہما
 اقلہ ملک الفاذر و لا یحوز للمومن ان یتصرف فی ملک الغیر و
 یا عمل لان حق الغیر حرام و الثانی ان ما یطعم الکافرون باہم

الاثم فهو حرام ولا یجوز للمسلم ان یأكل منه وكذا البقر لانه
 من ذور باهم المیت وكذا البقر الذی یندرہ الناص بارواح المشایخ
 لانه من ذور باهم المیت انتهى * خلاصه عبارت شرح منقول
 آنکه گاوی که کافران بنام پدر آن خود یا نذر می کنند حرام است
 زیرا که در آن گاوازدود و به حرمت است * اول آنکه گاو
 مذکور ملک نا ذراست و تصرف در ملک غیر حرام است *
 دوم آنکه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا
 حرام است و هم چنین گاوی که بارواح اولیاء نذر می کنند
 حرام است زیرا که منذور بنام مرده است انتهى * اگر کسی
 گوید که عقیقه در شرع ثابت است و جزا ذین نیست که بنظر
 استبشار بولادت مولودی گو سپندی را ذبح می کنند پس
 هم چنین وقت قدوم امیری و مانند او جانوری را ذبح کردن
 چرا جایز نباشد چنانچه در شباهل ترمذی مرقوم است که
 ابواللیثم انصاری وقت قدوم آن حضرت علیه السلام بزی را ذبح
 کرده بود * جوابش آن است که فرق است در میان استبشار
 و تعظیم پس اگر ضیافت خادم و اظهار شاکت قدوم او
 بمشرف باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر یا از قوم

به کفر او قائل اند و اگر از ذبح جانوری برای شخصی معرفت
 گرفتن گوشت آن مقصود باشد و ذبح و سبأ او بود و
 بهم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصویر و یا از خطه آن شخص
 معرفت اطعام آن کس و یا اطعام فقرای بقصد ایصال نواصب
 آن برای آن شخص مذکور که مطاوب بود پس می شک
 حلال است و پستردانستنی است که اگر کسی به مضمون
 قبض مشکون لما یدخل الایمان فی قلوبهم و به نحو ای به است
 انتهای ختم الله علی قلوبهم و رضالت و غیادت و جمالت
 و نواصب خود و مانند این همه تفسیر است که در تفسیر قوله تعالی
 اهل به لغیر الله و توجیها ت که در ماده کتدر ایبر آیه مبین و مبهره
 شد در دل نواصب منزل و در میرشت غیادت سرشت
 او با نگیرد پس دلائل شرعی دیگر بر دعوی مرفوعه که دال
 صریح و ناطق صحیح است می آورم و اما از قرآن پس قوله تعالی
 وما ذبح علی النصب الخ فی القاموس نصب بضم نین کل ما یعبد
 من دون الله کالنصب بالنضم والانصاب بحجارة کانت حول
 الکعبة و فی التفسیر الراهلی و ما ذبح علی النصب ای للمصب
 ای آنچه می کنند برای بتان و فی التفسیر الکبیری و ما ذبح علی

۱- لَنْصَبَ فِيهِ وَجْهَانِ أَحَدٌ مِمَّا ذُبِحَ عَلَىٰ أَحْتَدَادِ تَعْظِيمِ النَّصَبِ
 وَالثَّانِي مَا ذُبِحَ لِلنَّصَبِ وَاللَّامُ وَعَلَىٰ يَتَعَاقَبَانِ وَهَكَذَا فِي مَعَالِمِ التَّفْزِيلِ
 پَسْ أَنْجِ ذَبْحِ كَرْدِهْ شُوْدِ نَزْدِ بَسْتِ يَاسَنَكْ وَاسْأَلِ أَنَّهُمَا
 بِهْ نَقْصِدُ تَعْظِيمِ اَوْ حَرَامِ اسْتِ بِعِبَارَةِ النَّصْبِ وَآنْجِ ذَبْحِ كَرْدِهْ شُوْدِ
 بِهْ نَقْصِدُ تَعْظِيمِ اَحْدَى هُوَ اَمِی بَسْتِ وَسَنَكْ چُونِ قَبْرِ خَوَاهِ قَبْرِ
 اَصْلَى بُوْدِ یَا قَبْرِ نَقْلِ وَنَاثِدْ شُدْ دَعْلَمِ وَجَهْدِ اَوْ اَسْتَبَاهِ آنَّهُمَا
 یَا بِهْ تَعْظِيمِ مِثْلِ كِهْ قَبْرِ شَسْ دَرِ مَوْضِعِ ذَبْحِ نَبَاسْتِ وَیَا بِهْ تَعْظِيمِ
 كَسِی زَنْدِهْ خَوَاهِ نَزْدِ ذَبْحِ حَاضِرِ بَاسْتِ یَا غَایِبِ وَاسْأَلِ أَنَّهُمَا
 پَسْ اِیْنِ هَمَّ صُورِ نَهَا حَرَامِ اسْتِ بَدَلِ لَهْ النَّصْبِ زِیْرَ اِیْنِ عِلْتِ
 حَرْمَتِ دَرِ جَانُورِی كِهْ نَزْدِ بَسْتِ ذَبْحِ كَرْدِهْ شُوْدِ بِخَرِ اَزِیْنِ
 نَبِیْتِ كِهْ مِشَاهِیْتِ مِی دَارِدِ بِهْ تَعْظِيمِ نَعِیْرِ خَدِ اِبَارِ اَقْتِ خُونِ حِیْوَانِی
 وَازِ اِنْجَا كِهْ دَرِ صُورِ تَهَا یِ مَرْقُومِ عَیْنِ تَعْظِيمِ نَعِیْرِ خَدِ اِبِهْ كِشْتَنِ جَانِ
 جَانُورِی یَا فْتِهْ پَسْ بِطَرِیْقِ اَوْ اِلِی حَرَامِ خَوَاهِ شُدِ چِنَا نْجِ
 مَسَابِقِ اَزِیْنِ دَرِ تَفْسِیْرِ هَمِیْنِ آيْتِ مَوْضِعِ مَرْقُومِ شُدِ
 اِنَّا تَبَوَّاتُ حَرْمَتِ جَانُورِ مَرْقُومِ اَزْ حَدِیْثِ شَرِیْفِیْنِ پَسْ قَوْلِ اَنْحَضْرَتْ
 كِهْ دَرِ اِبْرَ اِیْمِ شَاهِی وَكُنْزِ الْعِبَادِ اَزِ سُنَنِ ابْنِ دَاوُدَ نَقْلِ كَرْدِهْ سُنْتِ
 لَا یَجُوزُ ذَبْحُ بِنَةِ الْغَنَمِ وَالْمَقْرُوعِ عِنْدَ الْقَبْرِ وَرَأْوُ لِهْ عَلَیْهِ الْعِلَامُ لَا عَقْرُفِی

الاملام اي عند القبور هكذا في مشن ابي داود و كذلك الايجوزا للبيع
 على النباء الجدي لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم
 يكرمون مخالفة انهم لو لم يذبحوا يذبحهم الجن فاطل صلى الله عليه
 وسلم ونهى عنه وفي دستور القضاة في الباب العاشر عشر من المستحبه
 قال النبي صلى الله عليه وسلم حرم الله تعالى ما ذبح امتي على
 الاصنام والوثان والاوزار والابار والبخار والانهار والبيوت
 والعيون والارذية فالذبايح مشرك والمذبح ميثمة والمرءة باينة
 ودرشكوه در بلد ثالث در كتاب الذبايح است واهم در جامع صغير سبطي
 لعن الله من ذبح لغير الله ونيز در سنن ابي داود است نهى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم من معانير العرب قال داود يعني في القبور ترجمه منع
 که در رسول خدا از يکي کردن اعراب ابو داود گويد که نزد قبور و شراح
 اين حديث نوشته اند که در جاهليت رسم عرب بود که جانوران
 را نزد قبور ربه نيت مقبور ذبح مي کردند لهذا ذبح مذکور ممنوع شده
 و در شكوه در جلد ثالث در باب النذور مرقوم است
 في رجل علي عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ينهر اولا
 بموانة فاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبر فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيها وثن من اوثان الجاهلية